

با اجازه مافوقترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی
کتاب گلهای راهنمایی جلد دوم

ندای نیرومند درونی

وین در عجبم کعبه آمال جهانم
آزرده تو کردی که پریشان تراز آنم
مرغ دلم از محفظه جسم نمایان
بشکسته یکی راز و برآمد زدهانم
دل در جهش سیر تکامل همه ادیان
چون دوست به وحدت بکشد سخت عنانم
گویم که به عالم همه یک گوهر یکتاست
وز کثرت آفاق گریزد تن و جانم
با صبر و تحمل همه شب ناله زارم
بر درگاه او زار چنان اشک فشانم
شاید که بیاید بیرم باز نمودار
من چشم براهم که کند شاد روانم
از کعبه و آتشکده و دیر و کلیسا
با حسن خرد سوی همه خانه روانم
اینک ز سخن گفتن من سیر تکامل
عالم به عجب آمده از قدر بیانم
بر من بنگر حال که من عاشق زارم
هر شب به خدا دست به فریاد و فغانم
ای مرد چه کوشی به پریشانی وحدت
بر حالت من بنگر و اسرار نهانم

حشمت که غریب است در این شهر به ظاهر

آوازه مهرش به جهان پر شده دانم

راز عظیم

رازی است نیرومند، فاقد، قوی، قاطع که مانند مرغ بهشتی بسیار قوی قفس نازک را شکسته و از آن بیرون آمده است. نیروی شگفت انگیز آن از روح است یعنی همان نیروئی که عالم را به فعالیت و جنبش و حرکت انداخته است. آری او به قدرت اعظم روح مربوط است و از این کارخانه برق عظیم نیرو می گیرد.

قابل زندان نیست

با این قدرت چه کنم و چگونه مرغ راز را نگاه دارم. چگونه بتوانم این پرنده قدرتمند را که قوت آن اتصال به نیروی جهان دارد در میان تن خود حفظ کنم و مهر دهانم را قفس نگاهداری آن کنم. آخر چگونه می شود؟ این مرغی است که از پشت میله های قفس همچنان نمایان بوده و وقتی که صلاح دانسته قفس را شکسته و با کمال نیرومندی از دهان بیرون آمده است.

سیر تکامل بشر

در مسیر طولانی سیر تکاملی بشر که چون رودخانه مرتب و منظمی همچنان جریان دارد و خواهی نخواهی به پیشرفت خود ادامه می دهد همه چیز بشر جهش دارد و در حال تکامل است. این یک سیر طبیعی غیر قابل اجتناب است، عقل و فکر، دانش، تمدن، قدرت، نفوذ و طبیعت و سایر عوامل عالمی همچنان در حال پیشرفت است و هیچ نیروئی نمی تواند جلو آن را سد کند.

سیر تکاملی ادیان

در زمره این سیرهای تکاملی پیشرفت تدریجی ادیان است که از ساده ترین شکل به نام بت پرستی شروع و از پرستش ارباب انواع گذشته به نیایش مظاهر گوناگون رسید و به شکل ثنویت و تثلیث و سپس به صورت توحید در آمد. اما بعد از همه این سیرها به جایی آمد که روحانه واحد ادیان که از یک سرچشمه آغاز یافته بود مسیرهای گوناگونی در سرزمینهای مختلف طی کرد و هر کدام به سوئی رفت و هر شعبه آن در نقطه ای جاری شد و چون هر گروهی فقط به یکی از شعب این رودخانه نظر داشت سایر شعب آن را از نظر دور داشتند و آن را نادیده گرفتند بلکه از خود جدا دانستند و به این جدایی اکتفا نکرده با کسانی که در پیرامون شعب این رودخانه می زیستند نظر دشمنی و عداوت آغاز کردند، به انتقاد از آنها پرداختند و حتی به کشتار و خونریزی یکدیگر مشغول شدند و در این مبارزات و برادر کشی های بی پایان اصلاً فکر نکردند که آب رودخانه دین خودشان با رودخانه دیگران همه از یک سرچشمه جاری شده و به یک منبع می پیوندد.

دشمنیها در یک امر مشترک

این مبارزات ادامه یافت، همچنان بطول انجامید، به درازا کشید. توسعه گرفت، به صورت ننگ آوری در آمد. در یکجا میدانی از جنگ می بینیم که هزاران نفر از پیروان یکی از ادیان پیروان شعبه دیگری از همان دین را قتل عام می کند. در جای دیگر عداوت و مبارزات آنها را به طور دامنه دار از این نقطه به آن نقطه و از این سوی به آن سوی مشاهده می کنیم. در هر گوشه از سواحل شعب رودخانه این جنگها و دشمنیها ادامه دارد. همه جا نفرت، همه جا مخالفت، همه جا بدبینی و عدم همزیستی. ای وای چقدر غافلند!!

تماشا از موشک هدایت

اما این که من بر موشک هدایت نشسته از این مناطق محدود بالا می روم، این نقاط را ترک می کنم باز بالا می روم، رودخانه و پیرامون نشینان آن را گذاشته از سطح آن اوج می گیرم. این که مجموع این رودخانه و اطراف آن از پنجره موشک کوچک به نظر می رسد و به همین نحو سایر رودخانه ها را هم با حاشیه نشینان آن می بینم و باز

بالا می روم. ای عجب! اکنون تمام کره زمین در زیر پای من است. همه رودخانه ها و همه ساکنان را یکجا می نگرم.

منبع و منشأ واحد

اینجا است که در موشک هدایت می توانم همه رودخانه ها را یکجا بنگرم که ابتدای آنها به یک سرچشمه منتهی می شود. آن سرچشمه را هم می بینیم و به خوبی بر من روشن است که این آنها از یک منبع سرازیر می شود و سپس بنا به مصلحت دنیا در زمینهای مختلفه جاری می گردد.

آری این وحدت را می بینم و چیزی که مرا به وحدت می کشد ریسمانی است که بر گردن من افکنده شده و دوست و معشوق واقعی و یگانه عالم مرا بی اختیار با موشک هدایت به سوی این وحدت می کشاند و همه را به من ارائه می دهد.

تنه و ریشه یگانه

اینجاست که تنه واحد این شاخه های متعدد درخت را که در زمین گسترده شده می نگرم و به وحدت ادیان واقف می شوم. اینجاست که پی به اشتباهات بشر می برم و به هر شاخه ای که دقیق می شوم می بینم چقدر مردم در اشتباهند که خود را از برگهای شاخه های دیگر این درخت جدا می بینند و نمی دانند که تنه درخت و ریشه درخت یکی است.

کثرت قابل تحمل نیست

این تماشای حقیقت و روشن شدن وحدت چنان جانم را از قدرت نور خود بر افروخته که به هیچ وجه نمی توانم دیگر کثرت را تحمل کنم. در آن موشک هدایت فضا پیما همه چیز را می بینم. در آنجا کره زمین که مسکن این همه اختلافات و تفاوت سلیقه و جدائی و چند گونه بینی است به نظر من به شکل یک توپ کوچک جلوه گر می شود که در فضای لایتناهی با اطاعت و فرمانبرداری مشغول گردش و انجام وظیفه است.

تماشائی بر عالم وحدت

موشک عالم پیمای من به این اکتفا نکرده همه جای فضا را طی می کند. همه جا نشانی واحد می بینم. همه جا را شبیه به هم می یابم. این عناصر را که در کره زمین می دیدم همانها را در همه جا در همه کرات، در همه فضاها می نگرم که شکل مخلوقات متنوع و ترکیبات گوناگون و هیئت ها و رنگهای متنوع پیدا کرده اما باطن و اصل همه آنها یکی است. به یاد می آروم که در دریا دیدم از یک آب واحد دریا و عناصر آن هزاران موجود گوناگون و مختلف الشكل و مختلف اللون به اندازه ها و نسبت های گوناگون پدید آمد و مدتی بنا بر مصلحت زندگی کرد و باز تحول یافت و داخل آب دریا شد.

موجودات متنوع دریا

ای عجب این فضا را مثل همان دریا می بینیم که در آن موجوداتی به اشکال متنوع اما از اصل واحد به نام کرات، کهکشانها، سحابیها در آن شناورند. در میان این دریای بیکران و بی انتها همه در گردش و آمد و شد و حرکتند. و کل فی فلک یسبحون (یس 40) همه در فضای فلک مشغول شنا هستند.

فریب اشکال را نمی خورم

اما من فریب اشکال متنوع را نمی خورم. از دیدن این تنوع ظاهری منحرف نمی شوم. از مشاهده این گوناگونی ها از حقیقت دور نمی گردم. همان درسی که از مشاهده دریا گرفته بودم که همه موجودات بی شمار و مختلف از یک گوهر یکتای دریا به وجود آمد اینجا فکرم را روشن می سازد و می فهمم که این ظواهر متنوع از یک منشاء سرچشمه گرفته. در همه آنها، آری در همه آنها، در همه جای آنها، در کلیه آنها نشانی از آن گوهر یکتا و واحد می بینم. مارک وحدت را در تمام مصنوعات این کارخانه عظیم مشاهده می کنم بلکه می بینم هر چه هست جز همان گوهر یکتا نیست. این باطن واقعی را از توجه و تدبر و دقت در همه چیز دیدم و بر من روشن شد.

گریزان از کثرت

به این لحاظ از خیال کثرت آفاق که مخالف این حقیقت است سخت گریزانم. گریزانم زیرا می بینم که مخالف با آن گوهر راستی است که دل و جانم را تصرف کرده. می بینم نوری که دلم را روشن کرده توهم کثرتها بر آن سایه می افکند. این سایه ها که بر زلال باطنم تیرگی ایجاد می کند مرا آزار می دهد. راستی آزار می دهد. اما من چراغی نیرومند و نورافکنی بس نافذ دارم که وقتی آن را بر این سایه ها متوجه می کنم آن را از بین می برد و تیرگی را ذوب می نماید و از سایه چیزی نمی نماید و آن را به نور تبدیل می کند. یعنی می بینم که سایه و سیاهی جز ظاهری نبود و باطن آن همان نور است منتها محتاج نورافکن قوی فکر و توجه و تدبر بود تا بفهمد این تیرگی ظاهر است و باطن روشنی است، احتیاج بفهم بود که بداند کثرت نبود و آنچه کثرت نامند ظاهری بود و درون آن وحدت است و وحدت. همین و بس

پس به من حق می دهید که از کثرت آفاق که جز لفظ نیست بگریزم. چگونه می توانم وقتی حقیقت واحد و گوهر یکتا را می بینم باز دنبال کثرت روم؟

وضع موجود جهان

اما وضع موجود جهان چیزی است و آنچه با روشنی بالعیان می نگرم چیز دیگر. این که من می بینم و در نظرم آنقدر روشن و ساده و منطقی می رسد که جز آن حتی در عالم تصور نمی توانم چیزی را فرض کنم با کمال تأسف می بینم که این حقیقت روشن هنوز در جهان درست تجلی نکرده و بشر را کاملاً روشن نساخته است. چقدر رنج می برم که می بینم چیزی آنقدر ساده و روشن و بدیهی و غیر قابل انکار است اما افراد بشر با وجود ادعای علم و تعقل و تفکر به آن نرسیده اند و همگی آنرا در نیافته اند. چرا؟ چرا؟

چرا توجه نمی کنند؟

چرا این بشر که با مغز پیشرفته خود کلیدهای بسیاری از علوم و دانشها را گشوده به این مطلب توجه نکرده؟ می دانم چرا. برای این که اصلاً به این سوی متوجه نبود. تدبر و دقت خود را متوجه امور دیگر کرده، رشته های دیگر دانش را گرفته و در آن بررسیها و موشکافی ها نموده و به نتایج درخشان رسیده اما در این موضوع اساسی، در این مطلب اصلی که اساسی ترین رمز آفرینش است، در این نکته مهم که با وحدت عالم لایتناهی یعنی بزرگترین و یگانه موضوع مهم هستی سر و کار دارد نه توجه کرده و نه چیزی یافته در حالی که روشنی هائی به این درخشندگی در این سرای نورانی موجود است.

رنج و فشار درونی

این مطلب مرا رنج می دهد. جانم را تحت فشار و آزار قرار داده و شبها در آن ساعاتی که هر کس در خواب ناز به سر می برد من گرفتار ناله و فغان هستم و درد دل خود را از این موضوع زمزمه می کنم و بر درگه بی چون آن نیرو دهنده عالم هستی که وجودم را تحت تسلط خویش در آورده دریای اشک سرازیر می کنم.

انتظار روشنی همیشگی

آری از این که بشر از حقیقت دور مانده رنج می برم و در ضمن چشم براهم که باز موشک حقیقت و هدایت مرا در بر گیرد و روانم را شاد سازد و حقایق را بیش از پیش در نظرم روشن نماید. برای روشن کردن عالم راهی بر من نمایان کند و مرا آگاه کند که بتوانم وظیفه را انجام دهم. نورافکنی به من دهد آنقدر نیرومند که بتوانم وظیفه را انجام دهم. نورافکنی به من دهد آنقدر نیرومند که بتوانم بر تمام سایه ها و تاریکیهای ظاهری نفوذ کنم و نشان دهم که جز نور واحد چیزی در عالم نیست.

سیری در معابد

باز دست راهنمای حقیقت بیاریم رسید و مرا در همه جا سیر داد و به هر سو روان ساخت. همه پرستشگاهها را از نظرم گذراند. از کعبه و کلیسا و کنیسه و دیر و آتشکده بازدید کردم. به هر خانه ای که صحبت دین و خدا بود سر زدم در حالی که مغزم انباشته از حقایق نیکوی وحدت بود و همه را با معرفت تجزیه و تحلیل می کرد.

کعبه ساده و روشن

در این سیر گوناگون عبادت خانه های مختلف دیدم که هر کدام حالتی مخصوص داشت. یک جا کعبه را به شکل یک بیت سنگی ساده که بر روی آن پارچه سیاهی کشیده بود دیدم که حاکی از پاکی و سادگی پرستش مظهر یکتا یزدان مقتدر بود و میلیونها نفر را در پیرامون آن در حال طواف مشاهده کردم در حالی که دلهای آنها مالا مال از عشق به خداوند واحد بود و با ایمانی عجیب لبیک گویان به دور این خانه چون پروانه ای بدور شمع می گردند.

کلیسای پر جلال

جای دیگر کلیساهای مجلل و پر رزق و برق به اطاقهای بسیار بلند، شیشه های رنگین و نقاشی شده و پنجره و صفت پر نقش و نگار و زیور مرصع از طلا و جواهر با کشیش ها و اسقف های مخفی در زیر جامه های زرین و مجلل مشاهده کردم و گروهی مرد و زن خوش لباس و مرتب در روی صندلی ها دیدم که با ایمانی کامل سرها خم کرده دستها بروی قلب به هم قلاب نموده و با حالت توجه به موعظه روحانی گوش فرا می دادند.

کنیسه عبادت

سپس به جای دیگر رفتم. اینجا کنیسه ای دیدم بزرگ و بلند و مجلل با قالیهای زربفت و خاخام و روحانی پیرمرد با ریش بلند سفید در گوشه ای نشسته با حالتی پر خلوص کتاب مقدس را در جلو نهاده می خواند و گروهی مرد و زن و کودک در آن سوی نشسته آن را زمزمه می کنند در حالی که دلها و روح آنها متوجه خداست.

آتشکده روشن

آنگاه به آتشکده و معبد زرتشتیان سری زدم و روحانی سفیدپوش را که ردای سفید و کلاه سفید بر سر نهاده و جلو دهان خود را با پارچه پوشانده که نفس او انوار نیران را آلوده نسازد مشغول دعا خواندن به درگاه یزدان است

و گروهی مرد و زن در آن سوی زانو زده و با این زمزمه آسمانی مشغول حکایت و ترنم هستند و دل‌های آنها نیز به سوی یک حقیقت واحد متوجه است.

بت خانه های پر زیور

از آنجا هم گذشته به معابد عظیم هندوستان که با ارتفاع عجیب و هزاران هزار مجسمه و حجاری و زینت‌ها چون صندوق بسیار بزرگی از جواهرات است رفتیم. به معابد آنکوروات در کامبوج سر زدم و معبد‌های عظیم تایلند را بازرسی کردم. همه جا رفتیم و در همه جا گروهی با ایمان در حال سجده و رکوع و زمزمه و ترنم به درگاه معبود یافتیم.

همه جا تشریفات

چه بگویم همه جا رفتیم و همه جا را زیر پای گذاردم. همه معابد را بازدید کردم. همه بتخانه‌ها را دیدم و حتی در قبایل وحشی آفریقا و اقیانوسیه و آمازون در جنوب آمریکا مناظر و مظاهر پرستش را به دست جادوگر قبیله و روحانی تیره رنگ آنجا تماشا کردم. آری همه را دیدم و با این که این منظره‌ها بسیار متنوع، بسیار مختلف بود، با این که هر کجا یکرنگ، یک نمایش، یک شکل و یک تشریفات و آداب خاص خود را داشت اما در همه آنها یک وجه مشترک به نظر رسید. آن وجه مشترک یعنی همان چیزی که شما هم اکنون حس می‌کنید.

وحدت بشر

بشری است واحد و یکنواخت. قیافه‌اش با هم تفاوت‌های اندکی دارد. رنگ پوستش کمی متفاوت است، لبها و بینی او با هم از لحاظ شکل و اندازه کم و بیش است شکل مویش با هم فرق دارد، آن یکی مجعد است و خشن و این یکی نرم و طلایی. اما در زیر این تفاوت‌های اندک یک قلب بشری می‌تپد، یکدل در کار است، یک خون گردش می‌کند یک احساس موج می‌زند، یک رشته اعمال به نام زندگی صورت می‌گیرد که کاملاً به یکدیگر شبیه است بلکه یکی است.

احساس واحد

در میان این رشته احساسات و حواس متشابه و یکنواخت یک حس قوی را می‌بینم که آن را حس ارتباط به عالم لایتناهی می‌نامم. این حس همان نیروئی است که قطره جدا شده از دریای وجود یعنی بشر را به سوی دریا متوجه می‌سازد و او را بالاخره به دریای پیوندد. آری این حس مشترک در همه افراد بشر اعم از آن سرخ پوست آمریکای جنوبی یا سیاه پوست قلب آفریقا یا اسکیموی شمال اروپا یا زرد پوست چینی وجود دارد.

حس ارتباط به مبداء

این حس او را متوجه مبداء و منشاء وجود می‌سازد. این حس است که می‌توانید آن را حس خداجوئی، خدانشناسی، خداپرستی و تکاپوی مبداء به نامید. هر چه به نامید ماهیت آن فرق نمی‌کند. این حس است که در همه وجود دارد و در شما هم که این نوشته را می‌خوانید اکنون با کمال نیرومندی در قلبتان موج می‌زند و شما را به آن حقیقت واحد متوجه می‌سازد.

حس دینی و حس مبدأ جوئی

این حس را نباید با حس دینی اشتباه کرد. مختصر تفاوت‌هایی دارد. حس دینی تمایل به ادیان و تشریفات مختلف آنها است که افراد را به این آداب چنان متصل می‌سازد که خود را جدا از سایر افراد می‌بینند در حالی که در باطن جدائی نیست.

اما حس اتصال به مبدأ و حس ارتباط به عالم لایتناهی، حس پیوستگی به عالم وحدت و عالم یگانه است. چون این وجود که مدت کوتاهی به صورت یک بشر در عالم جولان و انجام وظیفه می‌کند از این عالم وحدت منشاء گرفته لاجرم نشانی از آن به همراه دارد و این نشان آنی او را آرام نمی‌گذارد دائماً او را مثل قطب نما به آن سوی، به آن قبله، به آن منشاء می‌گرداند و بالاخره هم پس از طی مراحل گوناگون حیات و تحولات به آن وحدت می‌کشاند.

حقیقت پرستش

حال که بشر را این طور مطالعه کرده و این وحدت باطن را در زیر قیافه های گوناگون و متنوع و به روشنی و وضوح کامل دیدم حقیقت پرستش هم در نظرم روشن شد دیدم که در دل همه همان حس واحد می‌طپد. آنگاه روشن گردید که آن اختلاف و تنوع که در معابد می‌دیدم ظاهری بیش نیست.

همه یک هدف

در زیر آن بناهای مختلف، در آن محیط های رنگارنگ، در میان آن تشریفات متنوع با آن لباسهای گوناگون با آن آداب که هر کدام یک رنگ دارد، در تحت رهبری روحانیونی که هر کدام خود را به یک صورت آراسته اند این پیروان که ردیف نشسته و با توجه عمیق متوجه دعا و ثنا هستند قلبشان همه متوجه یک حقیقت است. روحشان به یک سوی متمرکز است، آری همان حس ارتباط به عالم لایتناهی، همان حس واحد، همان توجه به مبدأ و منشاء در دل همه آنها فروزان است.

بیان حقیقت روشن

این حقیقت است که بلعین یافته و روشن و ساده به زبانهای مختلف بر بشر بازگو می‌کنم. چون راستی ساده و روشن است و از سیر تکامل بازگو می‌کند دنیا آن را قبول می‌نماید و در شگفت است که چرا تاکنون از شنیدن این حقایق محروم مانده است. چرا این مطالب کاملاً روشن و بدیهی را نتوانسته درک کند.

غافلان معدود

از این گفته ها استقبال می‌کند و آن را با جان و دل می‌پذیرد، قدر آن را می‌داند. اما نخست روشنفکران و روشندانند که این حقیقت را می‌فهمند. هنوز هستند افراد بسیار معدود و انگشت شماری که غرق در تعصب و پیچیده در تاریکیها و تیرگیها نمی‌توانند نور را چنان که هست بنگرند. آنها چشمان خود را بسته اند که روشنی را نبینند و گوشهای خود را به عمد مسدود می‌کنند که آوای حقیقت را نشنوند و حال آن که نمی‌توان خود را از نور مخفی کرد.

اینها هم برادران هستند

این است که از فکر این افراد معدود که آنها هم از برادران و خواهران بشری هستند دلم می سوزد و چون عاشق وحدت هستم و همه را از خود می دانم و خود را به همه متصل می بینم و جدائی بین خود و هیچ کس و هیچ چیز نمی توانم فرض کنم این است که به خاطر این عشق شدید تالم شدیدی هم از دیدن این جدائی که اشخاص ممکن است برای خود ایجاد کنند در خویش حس می کنم تا آنجا که هر شب از وجود چنین حالتی دست به دعا بر می آورم و فریاد و فغان سر می کنم.

پندی به برادر غافل

از این رو به این برادر عزیز و گرامی که در عالم وحدت به هم متصل هستیم اما او خود متوجه نیست، به این برادر ناشناخته که سعی در پریشانی عالم وحدت دارد روی کرده می گویم: «ای عزیز غافل از حق، تو چگونه می توانی به وحدت جهان لایتناهی که یک حقیقت واقع است لطمه زنی؟ چگونه می توانی با مخالفت خویش این سیل خروشان عالم را سد کنی؟ آخر کمی فکر کن. اندکی بنگر و توجه نمای. بر این پریشانی و شیفتگی من نگاه کن و حال مرا دریاب و آنگاه بر این اسرار روشن که آشکار می شود و قابل انکار و رد نیست تعمق و تدبر نمای تا حقیقت را دریابی. بین که در این شهر به ظاهر غریب و دور افتاده در نقطه ای از کشور حقایقی ظاهر می شود. تا این حقایق درست و حقیقی و بارز و روشن نباشد این گونه جهانگیر نخواهد شد.

همین قبول عامه از طرف مردم گوناگون، تمدنهای مختلف، نژادهای متنوع، مذاهب مختلف، سلیقه ها، شغل ها، درجات، طبقات و افراد مختلف آیا دلیل روشن و ساده ای بر اصالت و صحت آنها نیست؟ خداوند یار و یاورت باشد و به راه حق و حقیقت رهبریت فرماید.

تقلب و تزویر

یک خیال واهی

راه تقلب و تزویر در خیال یک راه آسانتر و کوتاه تری برای رسیدن به مقاصد مادی به نظر می رسد. مثلاً یک نفر خواربار فروش ممکن است در خیال خود مجسم و فکر کند که با تزویر در مواد مورد احتیاج مردمان و غل و غش در آن هزینه تولید را کمتر و منافع خود را زیادتر خواهد ساخت و با این ترتیب در مدت کوتاه تر خواهد توانست ثروتی برای خویش فراهم آورد و تمتع خود را از دنیا بیشتر کند و برای خود ذخیره ای فراهم سازد که مانع از فقر و احتیاج او گردد. چنین کسی نمی داند که این حسابها غلط است و ممکن است مدتی شخص را فریب دهد و به ادامه این روش وادار سازد. اما این کار عاقبت ندارد و روزی عمل او برملا و روشن خواهد شد و از او روی خواهند گرداند.

اثر مخرب تزویر

عمل تزویر عکس العمل شدیدی دارد که آینده فرد را خراب خواهد ساخت و این واکنش یا مستقیم است یا غیر مستقیم. مستقیم آن است که دیر یا زود مردمان این گونه اشخاص مزور و دروغگوی را خواهند شناخت و از گرد آنها پراکنده خواهند شد و از هر لحاظ مخصوصاً از حیث معاملات و روابط اقتصادی تنها خواهند ماند و این تنبیه بسیار بزرگی است.

زیانهای فریب

دیگر آن است که از راه غیر مستقیم انتقام شخصی گریبان او را خواهد گرفت. در کتابهای درسی قدیم مثالی گفته اند که آموزنده است: می گویند شیرفروشی بود که همه روز در شیری که به مردمان می فروخت مقداری آب مخلوط می نمود و هر چه دوستانش او را منع می نمودند التفاتی نمی کرد و فقط حال و ظاهر را می دید و می گفت: (من سود خیلی بیشتر می برم در حالی که مشتریانم چندان تفاوتی به حالشان ندارد). دیری نگذشت که در آن ده که گوسفندان او در حال چرا بودند سیلی مخوف برخاست و تمام گوسفندان او را از بین برد. وقتی در دریای غم فرو رفته و به سر و روی خود می کوفت و مرتباً با خود زمزمه می کرد که: «این سیل کجا بود که آمد و مرا بدبخت ساخت». یکی از دوستان دل آگاهش به او پاسخ داد: «می دانی این سیل از کجا آمد؟ آن آب هایی که در شیر می ریختی جمع شد و رویهم انباشته گردید و بعد به صورت سیلی درآمد و این طور جزای تو را داد».

انتقام گریبان می گیرد

البته انتقام به این صورت نیست و این تشبیهی است ولی از لحاظ معنی صحیح است. همان تقلبهای کوچک که تکرار و رویهم جمع می شود بی اثر نمی ماند و اثرهای آن در عالم روی هم گرد می آید و ممکن است مدتی اثر آن ظاهر نشود و لطف حق مدتی با انسان مدارا کند. اما وقتی زیاد تکرار گردد، شخص جری شود و همچنان روش ناپسند خود را ادامه دهد تمام آن عکس العملها دست به دست هم خواهد داد و تمام آن انتقامهای کوچک روی هم انباشته می شود و یک قدرت بزرگ را تشکیل می دهد که به صورت سیلی بر او فرود خواهد آمد.

آتش سوزنده

این است نتیجهٔ تقلب و تزویر که مانند آتشی که بر ساختمانی در افتد از بالا تا پایین و تا زیر پایه و بنای ساختمان را در هم فرو خواهد ریخت. آتش انتقام هم مثل همان سیل است. این شعله های آتش که در ابتدا کوچک است و بعد رفته رفته بزرگ می شود و زبانه می کشد در حقیقت عکس العمل و جوابگوی آن غل و غشها و تقلبها است.

استواری یک بنا

استحکام بنا در آن نیست که در زمینی وسیع با ظاهری آراسته و مصالح فراوان بدون توجه به بنیان و اساس بنا یک قصر بسازیم و آن را مصون از آفات روزگار بدانیم. آن قصری که پایه های آن سست و ناتوان باشد و بر اساس ناستوار و لرزان قرار داده شده باشد هر چند عظمت و ظاهر آن چشم را خیره سازد و انسان را به اعجاب آورد به زودی فرو خواهد ریخت و همهٔ زیباییهای آن از بین خواهد رفت در حالی که یک کلبهٔ کوچک که با قاعدهٔ صحیح و استوار بنا شده باشد پایدار خواهد ماند و قابل توسعه و ترقی هم خواهد بود.

یک مثل ارزنده

در قرآن کریم مثلی از کار نیکو و ناپسند به عنوان آب آرام رودخانه و کف های آن زده شده. کف ها در اثر برخورد سریع امواج به تخته سنگها و جار و جنجال و سر و صدا و آمد و شدهای افراطی و خلاصه تظاهرات یک نمایش شگفت انگیز از قدرت نشان می دهند. کفهای سفید و درخشان به مقدار زیاد از آنها بر می خیزد و کنگره هائی روی آب و کنار صخره ها تشکیل می دهد و عظمتی ظاهری می سازد. اما به زودی این کف ها از بین می

رود و پس از مدت کوتاهی اثر هم از آنها نخواهد ماند. در حالی که آب آرام رودخانه همچنان بر جای خود باقی است و به راه خود بی صدا و بی تظاهر ادامه می دهد.

فرق آب و کف

در قرآن مجید اعمال پر تظاهر و ناسودمند و جنجالی را به آن کف و کارهای سودمند برای بشر را به آب رودخانه تشبیه کرده می فرماید: فاما الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فی الارض (الرعد 17) و اما کف به زودی محو خواهد شد و از آن چیزی نمی ماند و بر عکس آنچه برای بشر مفید است در زمین پایدار خواهد ماند.

عبرت برای بشر

این درس عبرت بزرگی است برای بشر که قابل انطباق با مادیات و معنویات هر دو می باشد و در هر موردی می توانیم امثله آنرا در پیرامون خویش بجوئیم. همیشه قاعده دنیا بر اینست که قصرهایی که با تزویر و ریا و مال مردم خوری برپا شده باشد از بین می رود و کلبه های راستان روز به روز بر آبادیش افزوده خواهد شد.

درس تاریخ

نظری به تاریخ گذشته بشر این حقیقت را روشن تر خواهد ساخت. جباران و سفاکان تاریخ که افراد بشر را از دم تیغ می گذرانند و در راه هوی و هوس خود دنیائی را تسخیر می کردند و برای رسیدن به مقصود از قتل عام و کشتن و آزار ابائی نداشتند همه رفته اند و جز یک خاطره تلخ و دردناک توأم با تنفر از آنها باقی نمانده بر عکس مصلحین و بزرگان عالم بشریت و پیامبران با آنکه از شدت فقر و ناتوانی حتی قدرت بنای یک کلبه گلی برای خود نداشتند، نه نیروئی، نه سلاحی، نه وسیله ای جز پاکی و خلوص در درگاه خداوند مایه دست آنها نبود امروز می بینی که به یادگار آنها هزاران و میلیونها بناهای مجلل و پر ثروت که مهمترین، ثروتمندترین، عظیم ترین شاهکارهای عالم بشریت است بنام مسجد، کلیسا، معبد و غیره باقی مانده است. آیا همین امر دلیل کافی و روشن و واضح نمی باشد؟

درسی از ادیان

توجه به تاریخ ادیان جهان و رهبران و پیام آوران الهی این حقیقت را روشن می کند که همه آنها در پاکی نیت، وحدت هدف، بزرگی مقصود، از خود گذشتگی، فراموش کردن مصالح فردی به نفع مصالح اجتماعی، فداکاری تا حداکثر امکان در راه انجام مقصود الهی، گذشت، بزرگواری، اخلاق حسنه، و پاکیزگی معنوی، حسن خلق و تواضع و حسن معاشرت متفق و متحد بوده و این صفات عالیه در همه آنها به مقدار بیشتر یا کمتر تجلی داشته است.

همین امر درس دیگری نیز به ما می آموزد که وحدت ادیان را بیش از پیش ثابت و مبرهن میدارد و این درس وحدت اخلاق و رفتار پیشوایان ادیان است که از لحاظ عمل و رفتار و معاشرت و هدف واحد و مقصود مشترک همگی یگانه و متحد بوده اند. کدام مطلب است که نتواند وحدت ادیان را اثبات نماید؟ خلاصه مطالب بالا در یک

دو بیت

عاقبت آتش افکند بر زیر	آشیان تقلب و تزویر
قصر تزویر می رود بر باد	کلبه راستان شود آباد